

فصلنامه خط اول

رهیافت انقلاب اسلامی
سال سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۸۸
صفحه ۳ تا ۲۸

علم دینی، رویکردها و چالش‌ها

دکتر محمد رضا اسدی مدیر گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی
میریم حیدری کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

مسئله علم دینی از جمله مباحثی است که در طی چند دهه اخیر در راستای رفع نواقص و محدودیت‌های علم مدرن و پیامدهای منفی آن مطرح شده است. تاکنون سازوکارهای مختلفی برای دینی سازی علوم ارائه شده و رویکردهای مختلفی در باب «علم دینی» شکل گرفته است. این مقاله تلاش دارد با ارائه تصویری از علم و ویژگی‌های علم‌شناسی اسلامی به ساختن مفهومی منسجم از علم دینی بپردازد تا وجه تسمیه و معقول بودن «علم دینی» را توضیح داده و روشن سازد که همه رویکردهای موجود در این زمینه تنها بر بخشی از دستورالعمل‌های دین اسلام در ایجاد علم دینی است و همین عامل ناکارآمدی این رویکردها تاکنون می‌باشد و بطور خلاصه به ارائه راه حلی مناسب در این زمینه بپردازد.

کلید واژه: علم، اسلام، علم دینی.

مقدمه:

یکی از مباحثی که در طی چند دهه اخیر بطور جدی مطرح شده و افکار و اذهان اندیشمندان، خصوصاً متفکران متدین را به خود جلب نموده، امکان یا امتناع علم دینی است. با اندکی تأمل در پیشینه‌های تاریخی این مسأله می‌توان بستر زایش و پیدایش آن را جهان مسیحیت و دنیای غرب عنوان نمود.

دین و علم دو مقوله متفاوت انسانی و مرتبط با زندگی نوع بشرند. این دو مقوله مغایر، در عین تفاوت موضوعی دارای یک خصیصه و ویژگی مشترکند و آن نقش و اهمیت اساسی و حیاتی آنها در مسیر تکامل و تعالی آدمیان است. در این مقدس اسلام، علم و دین به عنوان دو بال نیرومند برای پرواز انسان به سوی کمال مطلق، که همان نزدیک شدن به مرزهای عصمت و و تخلق به اخلاق الهی در سایه قرب به حضرت حق است، معرفی شده است. و پرداختن به هر یک بدون توجه به دیگری آفتی جدی برای سعادت و نیکبختی انسان به حساب می‌آید. همین امر باعث پیدایش سه دوره کاملاً متفاوت در تاریخ و فرهنگ غرب شده است: دوره اول که به عصر ایمان معروف است همه چیز تبیین دینی و ایمانی داشتند و این دین بود که تنها عامل نیکبختی بشر شمرده می‌شد تا اینکه با ظهور عصر روشنگری و پدید آمدن نحله‌های فلسفی تجربه گرا، غرب وارد دوره جدیدی شد. در این دوره علم جدید که محصول همان نحله‌ها بودند جای دین سنتی را گرفتند و در نتیجه، دین از جوامع علمی کنار گذاشته شد. انسان نو در ابتدای این راه و در لمس دستاوردهای آغازین عصر (تمدن) جدید، آینده‌ای سرشار از خوش بختی و به روزی را برای بشریت پیش بینی می‌کرد، به طوری که گروهی پنداشتند به زودی تمام مشکلات عالم و آدم با سرانگشت نازنین علم حل خواهد شد. در قرن نوزدهم بود که ادعا شد با شناخت ماده و قوه کلید فهم جهان هستی را بدست آوردند و به مدد زیست شناسی می‌توانند نژاد صلح را ارث زمین و تاریخ سازند. خلاصه این بلند پروازیهای علمی در قرن نوزدهم تا بدانجا پیش رفت که کم کم این اندیشه در ذهن برخی از دانشمندان پدیدار شد که بیائیم علم را جایگزین همه چیز سازیم، خدا را کنار بگذاریم و علم را بپرستیم. بتدریج از اواخر قرن نوزدهم در حرکت عظیم مدرن سازی و توانایی‌های علم جدید و قوای ادراکی بشر تردیدهایی پدید آمد. رگه‌های این جریان فکری از اندیشه متفکرانی چون کانت، نیچه و هیوم... نشأت گرفت. با ورود به قرن بیستم و ظهور برخی از نتایج و پیامدهای تمدن جدید و رخداد دو جنگ جهانی، حبابهای غرور و خوش بینی به آینده، یکی پس از دیگری شروع به ترکیدن نمود و جنبه‌های سراب گونه و بحران زای مذهب ترقی و تجدد، رو به آشکار شدن گذاشت. آشکار شدن این موضوع که تمدنی که خود را انسان گرامی دانست، امروزه انسان را تحقیر می‌کند، می‌فریبد و در نهایت نابود می‌کند، بسیار وحشتناک است. تا جایی که هم منتقدین دینی و هم غیردینی مانند ماکس وبر و هابرماس و...، جامعه امروز را به عنوان جامعه‌ای ناسالم که در آن فقط به یک بعد مادی

انسان توجه می شود اعتراض کرده و به این ضرورت اذعان کردند که، می بایست از این وضعیت خارج شد و امکان ساختن دنیایی بهتر را فراهم کرد.

بنابراین انگیزه‌های طرح و بسط اندیشه علم دینی را می توان به سه گروه معرفتی، اخلاقی و دینی تقسیم کرد که از نظر تاریخی، هسته آغازین آن به زمان ظهور ناتوانی علم جدید در شناخت جهان و انسان برمی گردد. این گرایش در بین مسلمانها در قرن نوزدهم و پس از آشنای با علوم جدید و گرفتار شدن کشورهای اسلامی در قلمرو نفوذ استعمار اروپایی شکل گرفته است. امروزه دیگر بر همگان آشکار گردیده که علوم متجددانه و غیر دینی دچار پاره‌ای محدودیت‌ها و کاستی‌های نظری، و نیز پیامدهای منفی عملی اند؛ از این رو چندی است که در جهان غرب در راستای رفع این نواقص، مسئله «الهی کردن علم» و یا «علم خداپاورانه» مطرح شده است و بطور روزافزون، دانشمندان و متخصصان علوم تجربی به سوی دین و معنویت گرایش پیدا کرده‌اند. در بیست سال گذشته چند کنفرانس در این خصوص برگزار شده است.^۱

تاکنون سازو کارهای مختلفی برای دینی سازی علوم ارائه شده و رویکردهای مختلفی در باب «علم دینی» شکل گرفته است. این مقاله تلاش دارد با ارائه تصویری از علم و ویژگیهای علم‌شناسی اسلامی به ساختن مفهومی منسجم از علم دینی بپردازد تا وجه تسمیه و معقول بودن «علم دینی» را توضیح داده و بر آن است که روشن سازد که همه رویکردهای موجود در این زمینه تنها بر بخشی از دستورالعمل‌های دین مبین اسلام در ایجاد علم دینی مبتنی است و همین عامل ناکارآمدی این رویکردها تاکنون می‌باشد.

مفهوم علم دینی: مراد از «علم دینی» چیست؟

۱. گاهی مراد از علم دینی، علمی است که در آن، مجموعه آموزه‌ها و تعالیم یک دین و مذهب خاص در باب یک موضوع کشف، استخراج، تنظیم و تبیین می‌شوند و احیاناً مورد دفاع واقع می‌گردند. به عبارت دیگر، علوم دینی علمی هستند که مستقیماً برای توجیه و تبیین مفاهیم و آموزه‌های کتاب و سنت به کار گرفته می‌شوند. به این معنا می‌توان کلام اسلامی، اخلاق اسلامی و فقه اسلامی را سه علم دینی به حساب آورد. به دلایلی، این تعبیر از دینی کردن علوم مراد و مقصود مدعیان «علم دینی» نیست، چرا که اولاً مدعیان علم دینی معتقد نیستند که باید روشهای چهارگانه علوم یعنی روشهای عقلی، کشف و شهود، تجربی و نقلی را کنار گذاشت و تنها به سراغ کتاب و سنت یا معجزات علمی ادیان رفت و ثانیاً این تعبیر از دینی کردن علوم، علاوه بر اینکه باعث گریز و مخالفت کسانی می‌شود که دلداده علم‌اند، با آنچه در کتاب و سنت آمده است، مطابقت ندارد.

۲. گاهی مراد از علم دینی علمی است که در آن، راجع به پدیده دین، به طور کلی، یا راجع به ادیان بحثهای تجربی، یا عقلی، تاریخی می‌شود. به این معنا، روانشناسی دین، جامعه‌شناسی دین،

انسان‌شناسی دین، فلسفه دین، تاریخ ادیان و دین‌شناسی تطبیقی را می‌توان علوم دینی محسوب کرد. اینها علوم عمومی هستند که ناظر به پدیده دین بوده و درباره این پدیده از نظر گاه‌های مختلف و با روش‌های گوناگون مطالعه و تحقیق می‌کنند. مراد از علم دینی در این معنا، «مطالعات علمی در باب دین» است. این معنا از علم دینی نه تنها ممکن، بلکه مطلوب و ضروری نیز هست، ولی مسلماً مراد غالب کسانی که از دینی کردن علوم دم می‌زنند، این معنا نیز نیست.

۳. گاهی معنای سومی مراد و مقصود مدعیان علم دینی است. تلقی پاره‌ای از مدعیان علم دینی این است که به جای انواع علوم و معارفی که انسانها به مدد چهار روش تجربی، عقلی، شهودی و عرفانی، و تاریخی پدید آورده‌اند، علوم و معارفی را با الهام گرفتن از خود متون مقدس دینی یا سازگار با ارزش‌های آن و یا تغییر پیش‌فرض‌های علم جدید، با استفاده از همان روشها بسازند و بپردازند و آنها را جایگزین علوم و معارف جدید غیردینی کنند. مراد از علم دینی در این معنا «علم دینی شده» است. در این تلقی، کسانی که چنین مراد و مقصودی دارند، البته می‌خواهند جمیع علوم و معارف را دینی و در جهان اسلام، اسلامی کنند، ولی شاید بیشترین تاکیدشان بر دینی و اسلامی کردن علوم تجربی باشد. در میان علوم تجربی نیز شاید بیشتر به دینی سازی علوم تجربی انسانی اهتمام داشته باشند.

این معنا از علم دینی رویکردهای متعددی در باب راهکارهای علمی دینی سازی علوم را در بردارد که در ادامه، به بررسی و تحلیل آنها خواهیم پرداخت.

رویکردهای علم دینی:

همانطور که در پیشینه بحث عنوان شد، هسته آغازین آموزه علم دینی به زمان ظهور ناتوانی علم جدید در شناخت جهان و انسان بر می‌گردد، آشنایی با علوم جدید و گرفتار شدن کشورهای اسلامی در قلمرو نفوذ استعمار اروپایی، عکس‌العمل‌های متفاوتی را از جانب اندیشمندان و متفکران اسلامی برانگیخت: برخی علم جدید را ناسازگار با اسلام تلقی کردند و آنرا طرد نمودند از دید آنها تنها راه چاره برای جبران عقب افتادگی جهان اسلام، تبعیت از آموزه‌های اسلامی بوده و هست. گروه دیگر با آغوش باز به استقبال علم جدید رفتند و برای پذیرش آن تلاش زیادی نمودند از دید آنها تنها راه علاج عقب ماندگی جوامع اسلامی تسلط بر علم جدید و جایگزین کردن جهان بینی دینی با جهان بینی علمی است.

عده‌ای دیگر نیز کوشیدند بین علم جدید و تدین جمع کنند، و راه میانه‌ای بیابند. وجود چنین جریاناتی به طور طبیعی جریان‌های فکری موافق و مخالفی را، در راستای اندیشه علم دینی، ضرورت و امکان تحقق آن بدنال داشت و بستر مناسبی را برای زایش و پردازش نظریات متنوع در باب علم دینی فراهم کرد.

اما از آنجایی که بررسی این نظریات متنوع و متفاوت با همه ارکان و مبادی آن کاری بس دشوار و طولانی است، که مناسب گنجایش این مقاله نخواهد بود، از این رو سعی کردیم ابتدا نظریات گوناگون را دسته بندی نموده و در یک چارچوب کلی قرار دهیم و سپس به بررسی و ارزیابی این چارچوب در قالب نظریات مختلف بپردازیم:

بطور کلی جریان‌های فکری که در راستای ضرورت و امکان تحقق علم دینی شکل گرفته است را می‌توان در سه گروه اصلی قرار داد، که هر گروه شامل چندین رویکرد و گرایش خاص است:

۱. **قائلان به عدم امکان و عدم ضرورت علم دینی:** این نظریه متعلق به تجددگرایان است که بطور کلی منکر وجود و امکان علم دینی می‌باشند. این گروه اعتقاد دارند علم، یک طریقت بیشتر ندارد و ملک و مملکت فرهنگی و جغرافیایی برای علم تصور نمی‌شود و علم فقط بر اساس روش‌ها و ملاک‌های ارزیابی همگانی سنجیده می‌شود و آنچه در مدرنیته رخ داده، سیادت علم است.

معتقدان به این نظریه علم دینی را نه ممکن و نه ضروری می‌دانند و بر این باورند که مفهوم علم دینی منطقاً پارادوکسیکال است. به عنوان نمونه آقای سروش در مقاله «اسلام و علوم اجتماعی؛ نقدی بر دینی کردن علم» ابتدا، با توجه به نظریات رایج در تمایز علوم، به این نکته می‌پردازد که علم از طریق موضوع، غایت یا روش شناخته می‌شود. و سپس در بیان ناممکن بودن علم دینی به لحاظ ثبوتی چنین بیان می‌کند: «هر علم در مقام ثبوت بیشتر از یک موضوع ندارد و آن موضوع، یک تعریف معین دارد، چنانچه به لحاظ روش هم بیشتر از یک روش ندارد؛ زیرا موضوع، امری در متن واقع است و روش نیز به معنای چگونگی تنظیم مقدمات برای رسیدن به نتیجه است که قراردادی نیست، و گر نه هر کس می‌تواند مقدمات را به گونه‌ای تنظیم کند که مدعای خود را نتیجه بگیرد و سر از نسبی‌گرایی در می‌آورد. پس هم موضوع و هم روش، بیشتر از یک نوع نیست. و هر جا که ما از یک چیز بیشتر از یک نوع نداشته باشیم، تعدد، معنی ندارد. به عنوان مثال، موضوع انسان شناسی، انسان است و انسان یک تعریف مشخصی دارد و چون چنین است پس نه انسان اسلامی و غیراسلامی داریم و نه تعریف اسلامی و غیراسلامی از انسان، بنابراین، علم انسان شناسی اسلامی و غیراسلامی هم نداریم، چون تمایز علم یا به موضوع بود که واحد است یا به روش است که آن هم واحد است، یا به غایت و هدف، که این هم به موضوع باز می‌گردد و وقتی موضوع، واحد بود، غایت و هدف هم واحد می‌شود.»

در ارزیابی این دیدگاه، باید گفت: «بحث از تمایز علوم به موضوع، روش و هدف در تمایز برون علمی و بین رشته‌های مختلف علوم، مطرح است و آنچه در بحث علم دینی و غیر دینی، مورد توجه است؛ در واقع تمایزی درون علمی است. برای مثال، کسی که از جامعه شناسی اسلامی سخن به میان می‌آورد؛ نمی‌خواهد علمی غیر از جامعه شناسی پدید آورد که نامش جامعه شناسی اسلامی باشد، بلکه در پی پدید آوردن یک سنخ، صنف یا مصداقی از علم جامعه شناسی است که متمایز از دیگر

سنخ‌ها، اصناف و مصادیق است. چنین علمی با فرض وجود موضوع جامعه‌شناسی و تعریف واحد داشتن آن موضوع، متصور است. بر این اساس، مطرح کردن دینی و اسلامی کردن علم به معنای نفی دستاوردهای تحقیقات تجربی انجام گرفته نیست، بلکه به معنی بازنگری و تمییز صحیح از سقیم آن و بکارگیری دیدگاه‌ها و داده‌های درست و افزودن داده‌های جدید به دست آمده از طریق وحی به آنهاست.» ۲ بر این دیدگاه نقدهای دیگری نیز وارد است که ما به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف‌نظر نموده ایم. ۳

۲. قائلان به عدم امکان و ضرورت علم دینی: این گروه همان سنت‌گرایان هستند که بطور کل مخالف علم جدید هستند زیرا، بر این باورند که عیوب، نواقص و کمبودهای این علوم، ریشه در ماهیت مدرن خود آنها دارد و امکان رفع و حل آنها وجود ندارد و از این رو، چاره‌ای جز طرد و رد علوم مدرن و سکولار نیست. پس باید ضمن طرد این علوم، اقدام به بازسازی و احیا یا ایجاد و تدوین علوم سنتی کرد.

۱-۲ **نگرش سنتی یا علم مقدس:** در این نگرش که مخالف حفظ ماهیت و ساختار غیردینی علوم معاصر است، علوم اسلامی را علمی می‌داند که از قرن دوم هجری قمری به این سو به دست مسلمین شکل گرفته و توسعه یافته است. ۴ این علوم یکی از مهمترین مطالعات درباره طبیعت و پدیده‌های انسانی از منظر و نگرش دینی‌اند. بر طبق این رویکرد، تمدن اسلامی در طول هفتصد سال، از قرن دوم تا نهم هجری قمری، احتمالاً خلاقترین تمدن‌ها در زمینه علم بود و علوم اسلامی در پیشاپیش فعالیتهای علمی در زمینه‌های متعدد قرار داشت. اگرچه از قرن نهم هجری به این سو، علوم اسلامی به تدریج رو به افول گذاشت، اما هیچگاه به تمامی خاموش نشد. ۵

علوم اسلامی، مجموعه‌ای از معارف الهی و دانشهای بشری است که ریشه در سرچشمه وحی دارد و از آن مبدا فیض اشراب شده و طی آن قرون، از منابع مختلف، از یونان و اسکندریه و رم گرفته تا ایران و هند و چین بهره‌های گوناگون برده و به صورت درختی تنومند در آمده است. علم در این رویکرد به معنای رشته علمی است که شامل قلمروی بس پهناور است و نه تنها فقه و مسائل حقوقی را در بردارد بلکه شامل علوم طبیعی، ریاضیات، نجوم و غیره نیز می‌شود. ۶ این علوم، شیوه مطالعه مستقلی در باب ماهیت پدیده‌ها، علیت، رابطه و نسبت میان صور گوناگون اشیاء و معنای تغییر و تحول در جهان طبیعت و هدف و غایت قصوای آن بوده است. همه این موضوعات در علوم اسلامی در پرتو تعالیم قرآن و حدیث مطالعه می‌شد و این علوم به این ترتیب شکل گرفته است. ۷ از این نظر تفاوت اساسی علوم سنتی یا مقدس با علوم جدید در آن است که علوم سنتی بر اصول هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای بسیار متفاوت با اصول هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه علم جدید مبتنی است. تفاوت علم مقدس با علم جدید به معنای متعارف امروزی آن، این است که ریشه‌ها و اصولش در مابعدالطبیعه یا علم مقدس واقع است، و هیچ‌گاه جهان، امر مقدس را در مقایسه با علم

جدید و انمی‌گذاارد که مقدماتش مستغرق در تجربه باوری و عقل باوری است و با هر معرفت والا مرتبه تری قطع رابطه کرده است. ۸.

روش علوم مقدس که عملاً چیزی نیست جز علوم سنتی‌ای که در دامان تمدنهای سنتی پرورده شده‌اند، متناسب با موضوع مورد تحقیق متفاوت است. روشهای کشف شده در دوران طلایی اسلامی، طیفی را تشکیل می‌دهد که از وحی و اشراق (کشف و شهود) تا حس و تجربه را در بر می‌گیرد. این روشها نه متعارض بلکه مکمل یکدیگرند و همه در سایه توحید، وحدت دارند.

یکی از ویژگیهای اساسی این نگرش، وحدتی است که بر پایه آن، علوم اسلامی بنا شده‌اند؛ هم از این جهت که به علوم مختلف و نگرشهای متفاوت علمی وحدت می‌بخشد، و هم از این جهت که همه علوم که به حق ممکن است اسلامی نامیده شود، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازد. ۹. همچنین اتکا به اصول وحی و جهان‌بینی اسلامی و جمع بین معارف الهی و علوم بشری، از خصائص دیگر علوم اسلامی در این نگرش است. این علوم، به تدریج علوم عقلی تمدنهای دیگر، و به طور کلی، آنچه را در خور پذیرفتن از جهت نگرش توحیدی و یکتا پرستی بود، در خود جذب کرد و باعث شد در طول دوران، تمدن اسلامی مرکز تفکر و دانش در سطح جهان باشد. ۱۰.

این نگرش نسبت به علم اسلامی بر آن نیست که علم اسلامی را از دیدگاه علم جدید و از مفهوم «تکاملی» تاریخ مورد مطالعه قرار دهد. این نگرش بر این باور است که چرا باید برای شناخت طبیعت و پدیده‌های آن با علوم و مکاتب فکری‌ای که امروزه در غرب بر اساس الحاد شکل گرفته است، آغاز کنیم. چرا باید بکوشیم آنها را دینی کنیم؟ چرا به متن سنت فکری - اسلامی خودمان عنایت نکنیم و علوم را که در درون فرهنگ و جامعه ما رشد کرده است، کامل یا دینی نماییم؟ آیا مسلمانان، این قبیل مسائل و معضلات را نداشته‌اند؟ در این نگرش، دینی شدن علوم سنتی آسان‌تر است از دینی شدن علوم جدید. اگر علوم جدید را بتوان به گونه‌ای تغییر داد که خصوصیات غیردینی را نداشته باشد، منافی با اسلام نیست، اما علم به دست آمده دیگر علم موجود نخواهد بود. علم جدید از آن رو که وجهی از واقعیت را نشان می‌دهد، با اسلام منافاتی ندارد، اما سکولاریزم در تار و پود آن رسوخ کرده است. تا وقتی خصلت سکولار و اومانستی این علم که بعد از رنسانس به وجود آمده است، از آن گرفته نشود و با سطح عالی‌تر معرفت سازگار نگردد، از روح عقل الهی و وحیانی تهی است و اگر آن خصلت از آن ستانده شود، دیگر آن علوم نخواهند بود. پس در این عرصه، وظیفه عالم مسلمان معاصر چیست؟ طبق این نگرش، وظیفه اساسی عالم مسلمان معاصر دو چیز است: زنده کردن روشها و ساختار علمی دوران طلایی اسلام و ارائه روشهای کشف شده در قالب جدید و متناسب با علم جدید. ۱۱.

۲-۲ روش اجتهادی و استنباطی: نگرش دیگری که به دور از علوم جدید، علوم اسلامی را طراحی می‌کند، نگرشی است که به استخراج و استنباط علم از قضایای کلی کتاب و سنت باور دارد.

اسلام درباره فقه و علوم دیگر اصول و قواعد کلی را ارائه کرده است و فقیه یا متخصص علوم دیگر با روشی خاص پیرامون اصول ارائه شده به استنباط می‌پردازد و هر کدام در حوزه کار تخصصی خود به نتایجی می‌رسند که به مقدار نیل عملی خود می‌توانند محصول کوشش خود را دینی بدانند. بنابراین، معنای دینی بودن یک علم در این باور، آن نیست که همه فرمولهای ریز آن علم را اسلام بیان کرده باشد، بلکه اگر خطوط کلی آن را ارائه نموده باشد، کافی است. به عنوان مثال بسیاری از مسائل کلی اصول فقه یا قواعد کلی فقه، فقط با ارائه خطوط کلی و بدون تفریع و تجزیه و تحلیل آن، در منابع اسلامی بیان شده و اجتهاد مجتهدان روش‌شناس، مایه تفریع و گسترش علم اصول و فقه گشته است. ۱۲. مقصود این نگرش آن است که با رجوع به قرآن و روایات معتبر کاری ایجابی کند، یعنی هر یک از علوم را از نو پدید آورد، مثل شیخ انصاری که فقط با استفاده از چند آیه و روایت، همه موضوعات مربوط به بیع و خیارات بیع را تدوین کرد و کتاب حجیمی را پدید آورد. مواد خام برای تاسیس و ایجاد علوم جدید نیز در کتاب و سنت وجود دارد که از دل آنها می‌توان علم اقتصاد اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی و حتی زیست‌شناسی اسلامی و... را استخراج کرد. قابل ذکر است علومی که توسط وحی خصلت دینی خود را باز یافته و از تقدس الهی بهره‌برده است به تناسب اهداف و موضوعات خود از روشهای خاص تری استفاده می‌کنند. اما در ارزیابی انتقادی این دیدگاه باید به این نکته اشاره کرد که قیاس کردن دیگر علوم به علم فقه در استخراج احکام علمی از کتاب و سنت، قیاسی مع الفارق است، زیرا ممکن است همه احکام فقهی از دل کتاب و سنت قابل استخراج باشند، اما حتی یک حکم فیزیکی یا اقتصادی قابل استنباط نباشد. البته این نقد با بنای مختار در این رساله در باب قلمرو دین وارد خواهد بود. علاوه بر این، حتی اگر فرض کنیم خطوط کلی تمامی علومی که تا کنون توسط بشر کشف شده، در متون دینی موجود باشد، به نظر می‌رسد دریافت خود این کلیات مستلزم این است که مراجعه‌کننده به متن، خود خبره و اهل آن علم باشد تا بتواند از کلیات به درک جزئیات آن نائل شود. بنابراین همانطور که برخی از صاحب‌نظران مانند آیت الله جوادی آملی اذعان نموده‌اند، این دیدگاه باید تعدیل شود، تا نتایج بهتری را به ارمغان آورد.

۳. قائلان به امکان و ضرورت علم دینی: این گروه نه مانند دسته اول، علم جدید را کامل و بی نقص می‌دانند؛ و نه مانند گروه دوم علم سنتی را کارآمد و مفید می‌پندارند. در واقع این گروه راه میانه‌ای را بر می‌گزینند و سعی می‌کنند به گونه‌ای نواقص علم جدید را با تکیه به معارف دینی و حیوانی مرتفع سازند. در این گرایش معرفتی، برخی در پی ساخت‌شکنی و تغییر درون علمی علوم و معارف جدید و بازسازی آنها در شکل و سیاقی متفاوت با پوزیتیویسم و ماتریالیسم غربی می‌باشند و برخی به دنبال صرف تغییر محتوای علوم جدید (تغییر برون علمی) مانند تغییر پیش فرض‌ها و جهان‌بینی غالب بر آن هستند. بر طبق این تلقی اگر مطالعه طبیعت، جامعه و انسان در چارچوب

جهان‌بینی دینی انجام گیرد، آن را علم دینی می‌خوانیم و اگر فارغ از جهان‌بینی دینی صورت گیرد، آن را علم سکولار و جدید می‌نامیم. و عده‌ای دیگر نیز رویکرد گفتمان علم و دین را در این زمینه برمی‌گزینند:

۳-۱ تغییر درون علمی: این رویکرد با تصرف یا تغییر در یکی از ارکان علم جدید (موضوع، روش و هدف)، و به تعبیر دیگر با شکستن ساختار علم غیر دینی، به دینی کردن علوم جدید باور دارد و در سه نگرش قابل بحث و بررسی است:

۳-۱-۱ تغییر موضوع: این نگرش که ناظر به اسلامی کردن علوم تجربی انسانی است، مدعی است که اگر موضوع علوم جدید، نظیر اقتصاد، روانشناسی و غیره به پدیده‌های اجتماعی و روابط آنها در جامعه دینی تغییر کند، یقیناً علم دینی حاصل می‌شود، چرا که شکل‌گیری علوم انسانی جدید نیز چنین بوده است. شکی نیست که پژوهشگران و محققان اولیه علوم انسانی به یکی از دو صورت زیر نظریه‌پردازی کرده‌اند: یا الگوهای مطلوب خودشان را از یک مطالعه اجتماعی به صورت انتزاعی به دست آورده و علم مربوط به آن حوزه خاص اجتماعی را بر اساس تفسیر آن الگوها شکل داده‌اند یا اختلال‌ها، آسیب‌ها و نابهنجاری‌هایی را در نظام اجتماعی مشاهده کرده و در حل و رفع آنها به مدل‌ها و الگوهای نائل آمده‌اند که علوم انسانی بر اساس تفسیر آنها شکل گرفته است.

عالمان متدین و مسلمان هم می‌توانند به همین سبک و شیوه، البته با بینش خاص در هر حوزه اجتماعی، به علوم اسلامی دست یابند. آنان می‌توانند الگوها، آرمانها و خواسته‌های دین را موضوع تحلیل و بررسی اجتماعی قرار دهند و فرض کنند جامعه‌ای پدید آمده که خواسته‌های اسلام در آن، تحقق یافته است. اگر موضوع علوم، تبیین روابط بین این پدیده‌ها و خواسته‌های اسلامی باشد، باز هم علم دینی معنا خواهد داشت. طبق این نگرش، علم دینی علمی است که الگوهای دینی یا پدیده‌های جوامع دینی به عنوان موضوع تحقیق آن، تلقی شوند و تحت آزمون تجربی قرار گیرند. ۱۳ با توجه به آنچه گذشت می‌توان مدعی شد که علوم دینی بر اساس تفسیر خاصی که از پدیده‌های اجتماعی دارد، هویتی مستقل از علوم جدید خواهد داشت، چه اینکه تفاوت موضوع باعث تفاوت نگرش‌ها و مکتب‌ها است.

در علمی که با فرایند پیشگفته پدید می‌آید، مدعیات چگونه مستدل و موجه می‌شوند؟ آنچه در علوم حائز اهمیت است، روش تحقیق و مقام داوری است. اگر اثبات گزاره‌های علمی با صرف تمسک به کتاب و سنت انجام گیرد، در این صورت، همه آن علوم، نقلی خواهند بود و نمی‌توان علوم تاسیس شده را جایگزین علوم جدید کرد و اگر اثبات نظریه‌های علمی به مدد روش‌های تحقیق چهارگانه انجام گیرد، همان‌گونه که مورد نظر مدعیان این نگرش است، تغییر موضوع به معنای تغییر در مقام کشف و گردآوری است که در نگرش دیگری به تفصیل بدان می‌پردازیم.

۲-۱-۳ **گسترش روش:** این نگرش مدعی است که اگر برای فهم موضوعات تجربی و کشف واقعیتها از روش وحیانی در کنار روش تجربی و عقلی استفاده شود، علوم، دینی خواهند شد. در علم دینی، فقط روش تجربی یا عقلی، معیار صحت و سقم گزاره‌های علمی نیست، بلکه وحی هم به عنوان دریچه‌ای به جهان واقع می‌تواند معیار درستی و نادرستی قضایای علمی باشد. ۱۴ طبق این نگرش، تحقیقاتی که بر پایه روشهای معتبر از منظر دین حاصل شده‌اند، علم دینی اند. روشهای معتبر از دیدگاه دین، عبارتند از: تجربه، عقل و وحی. به گفته مدعیان این نگرش، وحی در کنار تجربه روش اثبات قضایای علمی محسوب می‌شود و قلمرو آن دربرگیرنده پاره‌ای از مسائل و موضوعات علوم طبیعی و انسانی است. پس، دست کم دو روش وحی و تجربه برای شناخت موضوعات علمی وجود دارد. روش عقلی نیز با نشان دادن تناقض درونی برخی از گزاره‌های علمی و نادرستی پیش فرض‌ها و استلزامهای آنها می‌تواند در تحقیقات علمی نقش اساسی داشته باشد و پاره‌ای از گزاره‌های علمی را ابطال یا اثبات کند. بر این اساس، معیار در علم دینی، معتبر بودن روش‌های تحقیق و داوری آن از منظر دین است. اما سازوکار این نگرش احتمالاً آن است که آنچه را در یکایک علوم عقلی، تجربی و تاریخی ثابت شده است بر قرآن و روایات معتبر عرضه کنند و از آن میان، هر چه را که قرآن و روایات معتبر تصدیق کرد، بپذیرند و بقیه را رها کنند یا هر چه را که قرآن و روایات معتبر تکذیب کند، طرد کنند و بقیه را بپذیرند. در هر صورت، مجموعه پذیرفته شده در شاخه علمی مورد نظر، یک علم اسلامی به حساب می‌آید.

قابل ذکر است که این نگرش مدعیانش را در موضعی انفعالی قرار می‌دهد و به تعبیر دیگر، این فرایند نمی‌تواند سبب پیشرفت علوم شود، بلکه می‌تواند از کثروی آن جلوگیری کند. در نهایت، مدعیان این نگرش چگونه اثبات می‌کنند که قرآن و روایات معتبر در مقام بیان حقایق عقلی، تجربی و تاریخی‌ای که در علوم کشف شده‌اند، بوده‌اند و یا این حقایق را بیان کرده‌اند؟ ۱۵ البته باید توجه داشت که مدعیان این نگرش برای هر یک از روشهای علمی ارزش ویژه ولی محدود، قائلند آنان یک روش را حاکم نمی‌دانند، بلکه در عرض روش تجربی و عقلی، روش وحیانی را قرار می‌دهند. در نتیجه، بسته به اینکه میزان قوت و واقع‌نمایی هر یک از این روشها چه مقدار باشد، تصمیم‌گیری می‌کنند. یعنی اگر در موردی، روش عقلی گزاره‌ای را به صورت قطعی اثبات کرد یا از اصول بدیهی عقل بود، به هیچ وجه با یک روایت یا آیه آن وارد نمی‌کنند، اگر مطلبی با صراحت از آیه‌ای استفاده شد، به صرف نظریه تجربی یا عقلی ظنی نفی نمی‌شود. به این بیان نه خروج از طور بحث است و نه بیهودگی رجوع به کتاب و سنت پیش می‌آید.

۳-۱-۳ **اصلاح هدف:** مراد از هدف در این نگرش، بیشتر سوگیری کاربردی است. طبق این نگرش، علوم دینی یا اسلامی علوم می‌هستند هماهنگ و همساز با اهداف جامعه دینی که در تکامل و توسعه آن مؤثرند. گاهی هم از علم دینی، به علم مفید و نافع که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری

است، تعبیر می‌شود. ۱۶ بنابر این، همه علوم‌ی که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است، جزو «علوم مفروضه اسلامی» قرار می‌گیرند. بر این اساس، علوم اسلامی شامل بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی که مورد احتیاج جامعه اسلامی است، نیز می‌شود. ۱۷ بنابر این، مفهوم دینی یا اسلامی بودن علم جز در هدف و آثار علمی، محدودیتی برای علوم نظری، تجربی یا کاربردی ایجاد نمی‌کند. علم اسلامی در این نگرش یکی از واجبات و نوعی عبادت تلقی می‌شود که انسان را به خدا نزدیکتر می‌کند و در نتیجه نباید به نحوی به کار رود که ایمان و اخلاق را فاسد کند و موجب آسیب، فساد و بی‌عدالتی و ظلم در جامعه شود.

هر چند سوگیری کاربردی یک علم از ساختار علم به معنای یک نظام معرفتی خارج است، ولی می‌توان مدعی شد که همین امر اثرات فراوانی در ساختار علم و تغییر آن به جای می‌گذارد و طبعا با ساختار علم جدید و غیردینی متفاوت خواهد بود. از این رو، این نگرش به نگرش «تغییر موضوع» یا «گسترش روش» بر می‌گردد. اما اگر با سوگیری کاربردی، تغییری در ساختار علم جدید حاصل نگردد، می‌توان این نگرش را در ذیل رویکرد تغییر برون علمی قرار داد و به بررسی و تحلیل آن پرداخت. علاوه بر این، در این نگرش، اگرچه علوم اسلامی تعریف شده‌اند، ولی نمی‌توان مراد از علم اسلامی در مقابل علم جدید را از آن به دست آورد، چرا که می‌توان چنین فرض کرد، کما اینکه چنین نیز هست، که علوم جدید نیز نافع و مفید به حال جامعه اسلامی باشند.

۲-۳ تغییر برون علمی: از این دیدگاه، علم دینی، علم تجربی سازگار با ارزش‌ها و معارف دینی است، یعنی علوم‌ی که گزاره‌های آن با روش تجربی اثبات می‌شود و با ارزش‌ها و جهان‌بینی دینی سازگاری دارد. در مواردی هم اگر داده‌های تجربی با آموزه‌ها و تعالیم دین ناسازگار باشد، به نحوی به چاره‌اندیشی و حل این ناسازگاری پرداخته می‌شود. این علوم به لحاظ استفاده از روش، تجربی و به لحاظ سازگاری با ارزش‌های دین، دینی است. در این نگرش، علم دینی همان علم جدید و سکولار است، با این تفاوت که کلیت قضایای آن در چارچوب جهان‌بینی دینی دیده می‌شود و به عبارت دیگر، از روش و ابزار علم سکولار در پرتو جهان‌بینی دینی استفاده می‌شود. تفاوت علم دینی با علم غیر دینی فقط در دو جا ظاهر می‌شود: نخست، به هنگام ساختن نظریه‌های جهان‌شمول (با استفاده از مفروضات متافیزیکی مختلف) و دوم، در جهت‌گیری کاربردی علم (ایدئولوژی‌ها و بینش‌های مختلف فلسفی می‌توانند روی کاربردهای علم محدودیت ایجاد کنند یا آن را به جهات معینی سوق دهند). ۱۸ در نتیجه با حفظ استقلال عناصر هر یک از علم و دین، پیوندی بین نظریه‌های علمی و امور دینی حاصل می‌شود و دین تلطیف‌کننده تندی، خشکی و تیزی علم گردد. همین که نظریه‌های علمی متأثر از امور مابرایی و ارزشی باشد، حاکی از وجود علم دینی است.

این رویکرد به علوم تجربی، ساخت‌شکنی علم، یعنی تغییر موضوع یا گسترش روش، را در سر ندارد. پس معنای علم دینی این نیست که آزمایشگاه و نظریه‌های فیزیکی یا هر علم دیگری

کنار گذاشته شود یا به طریقی جدید دنبال گردد. مراد از علم دینی این نیست که فرمولهای شیمی و فیزیک یا کشفیات زیست‌شناسی را از متون مقدس دینی استخراج کنیم، بلکه منظور، قرار دادن کلیت قضایا در یک متن متافیزیکی دینی است. این رویکرد خصوصا در عصر «مابعد پوزیتیویسم» اهمیت خاصی پیدا کرده، به گونه‌ای که تاثیر امور ماورایی در ایجاد و فرایند تکاملی فرضیه‌های علمی بدیهی تلقی می‌شود. از این رو، چالش علم دینی بیشتر در میزان نقش و قلمرو امور دینی در علم می‌باشد نه در اصل آن. ۱۹

از آنچه در باب علم دینی، بر طبق این رویکرد، گذشت، می‌توان مراد از علم دینی را به دست آورد؛ علمی که مشتمل بر ارزش‌های دینی است و با اصول، معیارها و اهداف وحی اسلامی تطابق دارد و به آن متعهد است. برخلاف علوم جدید و غیر دینی، علم اسلامی غایت انگار است و در شناخت طبیعت علاوه بر اتکا به علل مادی به علل غیر مادی نیز تکیه می‌کند. در این علوم است که رابطه بین این دو گونه علل برقرار می‌شود و منجر به یک نگرش کل نگرانه از علل می‌گردد. ۲۰ این رویکرد که به دینی یا اسلامی کردن علوم باور دارد، با این پرسش مواجه است: آیا می‌توان سنخ دینی علوم جدید را که انسانها به مدد چهار روش تجربی، عقلی، کشف و شهود، و تاریخی پدید آورده‌اند، پروراند و ساخت و آنها را جایگزین علوم و معارف غیر دینی کرد؟ برای جواب به این سؤال، لازم است سازوکار قرار گرفتن کلیت قضایای علوم در یک متن متافیزیکی و در چارچوب جهانبینی دینی بررسی شود و در ضمن هر یک از آنها، امکان یا عدم امکان جانیشینی علم دینی در این رویکرد تحلیل گردد. ساز و کارهای ارائه شده از طرف مدعیان این نگرش متعدد است، ولی انتخاب یکی از آنها منافاتی با سازوکارهای دیگر ندارد. همین نکته در باب رویکردها نیز صادق است؛ محور قرار دادن یک رویکرد به معنای عدم تداخل دیگر رویکردها در آن نیست.

۱-۲-۳ تغییر پیش فرض‌ها: طبق پاره‌ای از نظریه‌های فلسفه علم، هر علمی از دو بخش تشکیل شده است: بخش نظری و مکتسبات تجربی و دیگری، پیش فرض‌هایی که در آن علم وجود دارد. به تعبیر رساتر، نظریه‌های علمی همواره با پیش فرض‌های ارزشی و مبانی نظری آمیخته است که نهایتاً روی تصمیم‌گیری‌های کلی در علم تاثیر می‌گذارند. ۲۱ تاریخ علم حاکی از موارد فراوانی است که پاره‌ای از پیش فرض‌ها و اصول متافیزیکی نقش سرنوشت‌ساز در اعلان پاره‌ای نظریه‌ها داشته‌اند. ۲۲

به هر جهت، طبق این نگرش که علم جهت دار است و روی کاربردهای علم اثر می‌گذارد، رد یا قبول نظریه‌های علمی بیشتر مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که هر گاه تغییر کند، این نظریه‌ها نیز تغییر خواهند کرد.

علمی که در غرب ساخته و پرداخته شده‌اند، دارای فرهنگ و تاریخ خاص خویش‌اند و پیش فرض‌های خود را دارند و فکر الحادی و مادی در حد بسیار بالایی در آنها اشراق شده است.

حال اگر بر اساس بینش دینی، آن پیش فرض‌های الحادی را کنار گذاریم و پیش فرض‌های دینی را جانشین آنها کنیم، علوم را دینی کرده‌ایم. بر این اساس، همان گونه که در قرون وسطا، هم در جهان اسلام و هم در جهان مسیحیت، اعتقادات دینی و معرفت علمی در یک چارچوب متافیزیکی جامع وحدت یافته بود که با پیدایش علم جدید، از بین رفت و دانشمندان، تابع جهان بینی‌های مختلف شدند، امروزه هم می‌توان علوم جدید را با تغییر پیش فرض‌های متافیزیکی در یک چارچوب دینی وحدت بخشید و به تعبیری، آنها را دینی کرد. در پاره‌ای از نظریه‌های این نگرش، اگر چه برای دینی کردن علم مراحل چهارگانه ذکر شده است، مع الوصف تاکید بیش از حد روی تغییر پیش فرض‌ها ما را بر آن داشت تا این نظریه را در زمره «تغییر پیش فرض‌ها» بیاوریم. این نظریه بر این باور است که نظریه علمی به دست آمده، به این جهت صبغه دینی دارد که از پیش فرض‌های برگرفته از آموزه‌ها و تعالیم دینی نشأت یافته است. ۲۳ تغییر پیش فرض‌های علم به غایت دشوار و پیچیده است، زیرا احتمال دارد پیش فرض‌هایی که صریحا مبتنی بر الحاد است، مورد توجه قرار گیرد و از پیش فرض‌هایی که الحاد را به طور ضمنی در بردارند، غفلت شود. مثلا علم جدید، انسان و جامعه انسانی را بر اساس نظریه تکامل داروین تفسیر می‌کند؛ آیا با جایگزین کردن این پیش فرض با این اعتقاد دینی که «خدا انسان را آفریده است» چه مقدار از بینش‌های علم متحول می‌گردد؟ ۲۴ علاوه بر این، با فرض عدم پذیرش و رد پیش فرض‌ها، احتمال دارد ساختار و قالب علم از علوم جدید اخذ شود که خود مبتنی بر الحاد است. همچنین با تغییر پاره‌ای از پیش فرض‌های علم جدید، روش آن هم عوض می‌شود که خود باعث دگرگونی کل هویت علم جدید می‌گردد.

۲-۳-۲ **علم عالم دینی:** این نگرش، بر آن است که سازوکار قرار گرفتن کلیت قضایا در چارچوب جهان بینی اسلامی، پرهیز از آفات علم و غنی تر کردن آن و حاکم شدن بینش الهی بر عالم و دانشمند است. اگر عالم و پژوهشگر با چارچوب جهان بینی اسلامی و ارزش‌های آن آشنا باشد، مهم نیست که فیزیکی مطالعه کند یا جامعه‌شناسی؛ او می‌تواند بفهمد که چه چیزهایی با این چارچوب هماهنگ نیست، زیرا آنچه در جهان خارج وجود دارد، عالم دینی است نه علم دینی، چون علم یک چیز بیش نیست. عالم و دانشمند است که با پشتوانه‌های فلسفی خود به علم رنگ می‌زند و آن را به صورت دینی یا غیر دینی عرضه می‌کند. این تلقی، در علوم انسانی نمایان تر است، چه علوم طبیعی آمیخته به ارزش نیست. وقتی علمی از علوم انسانی از سرزمین دیگری وارد جامعه دینی و اسلامی شود، در واقع عالمان هم همراه آن به سرزمین ذهن و ضمیر دانشمند وارد می‌شوند. از طرفی آنچه ما اصولا از دین می‌آموزیم، بیشتر و عمدتا امور ارزشی است و چون علوم انسانی، حامل و ناقل ارزش‌ها هم هستند، این دو گونه ارزش که یکی از دین و مکتب الهی و دیگری از عالمان علوم انسانی اخذ شده‌اند، گاهی با هم در تناقض و تعارضند. بنابراین، در مورد علوم انسانی دو کار باید انجام داد: جراحی منطقی و جدا کردن دانش از ارزش مادی و الحادی و دیگر، تربیت

عالمان واقف به شرع و مسلط بر معارف و اندیشه‌های خالص دین و انسان‌شناسی مذهبی از یک طرف، و متبحر در علوم انسانی جدید از طرف دیگر. طبق این نگرش، وقتی یک متفکر درباره امری فکر می‌کند، تمام زوایای ذهن و تمام اضلاع شخصیت او در همکاری نزدیک با هم و به صورت یک کل واحد با آن روبرو می‌شود و او تمام هویت فرهنگی - اجتماعی خود را در اندیشه خود می‌گنجاند. حال اگر ما عالمانی اسلامی داشته باشیم که هم بر مبانی شریعت و به خصوص انسان‌شناسی آن مسلط باشند و سرزمین ذهنشان از عطر و بوی معرفت الهی آکنده باشد و هم بر علوم انسانی و روش‌شناسی آن احاطه یابند، ضمیر این عالمان زمینه حاصلخیزی خواهد بود برای خلق، تولید و رشد علوم انسانی - اسلامی. اسلامی بودن علم، معنایی جز این ندارد. پس وظیفه ما این است که زمینه و فضا را آماده و اسلامی کنیم. ۲۵ در نقد این نگرش باید خاطر نشان کرد که اگر کتابهای علمی صرفاً یافته‌های تجربی را به دور از تعابیر و تحلیلهای دانشمندان که مسبوق به مفروضات فلسفی و ایدئولوژیکی است، عرضه می‌کردند، به اعتباری می‌توانستیم خود علم را فارغ از ارزش‌ها تلقی کنیم و صفت دینی یا غیر دینی را فقط همراه عالم بیاوریم، اما در عمل، اصلاً چنین نیست و عرضه یافته‌های علمی همواره باری از ارزش‌ها به همراه داشته است. علاوه بر این، پاره‌ای از ایده‌های مهمی که در علوم نقش سرنوشت‌سازی دارند، متأثر از ارزش‌های دینی بوده‌اند. ۲۶ و صرف قرار گرفتن اندیشه‌ای در ذهن مسلمانان، آن را به اندیشه‌ای اسلامی بدل نمی‌کند، بلکه باید این اندیشه‌ها با آموزه‌های دینی مستقر در ذهن و ضمیر مسلمانان نیز تناسب داشته باشد. ۲۷

۳-۲-۳ مقام کشف و گردآوری: طبق این نگرش می‌توان با الهام گرفتن از پاره‌ای گزاره‌های مذکور در متون مقدس دینی و مذهبی، نظریه‌ای درباره موضوع یا مسأله‌ای ساخت و پرداخت و سپس سعی کرد که به مدد روش‌های مورد قبول علمی که آن نظریه به حوزه معرفتی آن تعلق دارد، نظریه را برای دانشمندان آن رشته علمی معقول و مقبول کرد. به عبارت دیگر، می‌توان از متون مقدس به عنوان منشا الهام نظریه‌های علمی سود جست. بنابراین نگرش، علم دینی علمی است که موضوع آن از دین اخذ می‌شود و به مدد شیوه متبع و مقبول هر حوزه علمی، اثبات می‌گردد. از این رو، معرفت دینی در عرصه نظریه و محتوای علم مؤثر است، اما از لحاظ روش هنوز به روش و شواهد تجربی متکی است و به مدد روش تجربی علوم جدید اثبات می‌شود.

گاهی ماحصل و نتیجه تعبیر کسانی که اصطلاح «عالم دینی» را به کار می‌گیرند، جز نگرش پیشگفته نیست، چرا که در مقام کشف و گردآوری، ابزارها و مفاهیمی در اختیار عالمان مسلمان هست که در اختیار دیگران نیست و آنان با این ابزارها و مفاهیم به گونه‌ای متفاوت با آنچه در جامعه غیر اسلامی ساخته می‌شود، قالب سازی می‌کنند. از این رو، علومی که در جامعه اسلامی ساخته و پرداخته می‌شود، یقیناً با آنچه در جامعه غیر اسلامی ساخته می‌شود، متفاوت خواهد بود. ۲۸ باید توجه داشت که، طبق این نگرش، علوم ساخته شده، در مقام داوری صبغه اسلامی ندارد و فقط در

مقام کشف و گردآوری است که می‌تواند «اسلامی» نامیده شود و مقام گردآوری، نه اهمیتی دارد و نه به علم حجیت و قداستی می‌بخشد، چرا که در مقام کشف و گردآوری می‌توان از هر منبع و ماخذی الهام گرفت، ولی مهم آن است که در مقام توجیه و داوری بتوان آن را اثبات کرد و این کار امکان ندارد، مگر به مدد روش‌شناسی مورد قبول عالمان علم مورد نظر. البته الهام‌گیری از هر منبع و ماخذی، خود به تکثرگرایی در مقام کشف و گردآوری نظریه‌های علمی می‌انجامد که با انحصارگرایی مدعیان علم دینی و اسلامی سر‌ناسازگاری دارد. مضافاً بر این که اگر به کارگیری روش تجربی به سود مدعیات علوم غیردینی و به زیان دعاوی علوم دینی شد، در آن صورت، چه باید کرد؟ روش تجربی را تخطئه کنیم یا دعاوی دین را؟ چگونه و به چه دلیل؟

۲-۳-۴ **نگرش جغرافیایی:** پاره‌ای از اندیشمندان نیز این رویکرد را به لحاظ حوزه جغرافیایی‌ای که علوم در آن پدید آمده و رشد کرده است، مدنظر قرار می‌دهند، یعنی گاهی به این دلیل که یکی از علوم، در یک سرزمین و جامعه اسلامی ساخته و پرداخته شده است، به آن اسلامی اطلاق می‌شود. اسلامی بودن در اینجا به این معنا است که این علم یا این نظریه در میان مسلمانان پدید آمده است، یعنی مسلمانان با الهام از معارف دینی به خلق و ساخت این علوم پرداخته‌اند. در این نگرش، کاربرد کلمه «اسلامی» برای علوم یا بعضی از آنها، در واقع کاربرد مجازی است و بهتر است به جای آن، اصطلاح «علم مسلمانها» را به کار ببریم. بنابراین، علوم اسلامی علمی هستند که بر فرهنگ و اندیشه مسلمانان مبتنی اند. اگرچه پاره‌ای از نگرشهای این رویکرد موجه‌تر از رویکردهای دیگر می‌نماید، ولی باز خالی از نقص و عیب نیست، زیرا در قالب الفاظ و تعبیراتی بیان شده است که به هیچ روی وضوح مفهومی ندارد. افزون بر این، هرگونه سعی در جهت ایضاح مفهومی آنها فقط به خرق اجماع توافق‌کنندگان می‌انجامد.

۳-۳ **گفتن علم و دین (رویکرد تلفیقی):** یکی از رویکردهای علم دینی رویکرد گفت و گوی یافته‌های بشری و علوم با داده‌های وحیانی و دین است. این رویکرد به وجود رابطه‌ای محکم میان اسلام و معارف انسانی معتقد است و این دید را که واقعیت و هستی تنها منبع و خاستگاه علوم انسانی و معارف بشری است، نفی می‌کند. این نظریه شناخت را بر دو پایه استوار می‌داند: وحی و دانشهای وحیانی در جهان و دانستیهای مربوط به آن نه یک پایه «جهان». ۳۰ مدعی این رویکرد، «مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی»، بر این باور است که برای احیای علوم و ابتکار علمی باید علوم جدید و عوامل خلاقیت آنها را فراگرفت، ولی پذیرش بی‌چون و چرای بدون پالایش آنها از ضد ارزش‌های دینی، باعث تسلط بیگانگان بر جامعه دینی ما می‌شود. مدعیان این رویکرد برای تحقق این نگرش می‌کوشند پژوهش‌ها و تحقیقات جدید و همه‌جانبه‌ای را در باب علوم جدید و خصوصاً علوم اجتماعی و انسانی ارائه کنند. این تحقیقات، مسائل اساسی، روش‌ها، دستاوردهای علمی، و نیز منابع اصلی و اساسی هر علمی را بیان می‌کند و افزون بر آن، مهمترین نقدهای صاحب‌نظران غربی

و دیدگاه اندیشمندان مسلمان را در مورد هر علم توضیح می‌دهد تا عالم مسلمان، منتقدانه و همراه با استقلال فکری برای هر گونه فعالیت علمی، به آنها مراجعه کند. از این منظر، ساخت و پرداخت علوم اسلامی با اصلاح، بازسازی و ترمیم روشهای گذشته و مجهز شدن به روشهای نوین و کار آمد امکان دارد. علومی که در تمدن اسلامی وجود داشته، دارای روشهایی بوده است که به کارگیری آنها تکاپوی حل مشکلات و مسائل را می‌کرده و در قلمرو آنها تحقیق صورت می‌پذیرفته است و پویایی علوم مرهون آن روشها بوده است. بعد از آن دوران طلایی، روش آن علوم با بحران مواجه شد تا بالاخره با کنار رفتن علوم اسلامی از عرصه‌های مختلف، علوم سکولار جای آنها را گرفت. ولی می‌توان علوم، مخصوصا علوم انسانی، را با تلاش و جستار در دو منبع کتاب الهی و جهان مادی، احیاء کرد. این رویکرد اهتمام خاصی به تلفیق عناصر زنده و پویای میراث اسلامی و علوم جدید و غربی دارد. بنابراین، علوم اسلامی با صرف افزودن پسوند اسلامی به علوم یا با آوردن آیاتی در تایید برخی موضوعات علمی، ساخته و پرداخته نمی‌شود. البته سازوکار این تلفیق، بین متفکران این نحله فکری متفاوت و گاه متعارض است. به هر حال، با تصفیه علوم جدید و بازسازی آنها در سیاقی نو به گونه‌ای که از جنبه یکسونگرانه مادیشان رها شوند و با نظام معرفتی دینی پیوند بخورند، می‌توان به علوم دینی دست یافت. ۳۱ دینی کردن معرفت در این رویکرد، عنوانی است برای روشی فکری در تبادل معرفتی و علمی دو تمدن غرب و اسلام که در قالب کشف و گردآوری، داوری، روش، ترکیب نظریه‌ها، تالیف و... به فعالیت معرفتی می‌پردازد. این رویکرد، به علوم انسانی محدود نمی‌شود و همه علوم محض و کاربردی را نیز شامل می‌شود. بر طبق رویکرد تلفیقی، انتظار از علوم اسلامی آن است که به اوضاع و احوال بشر در جهان نظم بدهد و زندگی او را به گونه‌ای سامان بخشد که از عهده انجام وظیفه خود در جهان برآید.

نظریه مختار: با اندکی دقت و تأمل بنظر می‌رسد آنچه رویکردهای مختلف به عنوان راه حل دینی سازی علوم ارائه نموده‌اند، اثر چندانی در رفع معضلات جوامع کنونی که ناشی از علم جدید بوده است، نخواهد داشت و علم را به جایگاه اصلی و ملکوتی خود سوق نخواهد داد. به عنوان مثال، اگر ما پیش فرض علوم الحادی را تغییر دهیم و اصول و مبادی اسلامی را جایگزین آن نماییم، آیا علم مورد نظر علم دینی خواهد شد؟ و دیگر مسائل و مشکلات گذشته را نخواهد داشت؟ آیا خطا در مقام هدف، ارزشگذاری و یا داوری، آن را به بیراهه نخواهد کشانید؟ یا بر فرض اصلاح هدف دیگر ارکان علم از خطا مصون و محفوظ خواهند بود؟ بر این اساس راهکارهایی که تاکنون ارائه شده هیچگاه نخواهند توانست مشکلات علم کنونی را حل و رفع سازند و مدل مناسبی که عاری از هر گونه عیب و نقص باشد، ارائه نمایند. زیرا اولین و اساسی‌ترین مشکل علم این است که، از مقام والا و ملکوتی خویش به پست‌ترین و نازل‌ترین مرحله ممکن سقوط نموده است، و اساسا بدون اهتمام به دریافت و تبیین شاکله اصلی و ملکوتی حقیقت علم حل معضلات جوامع کنونی غیر ممکن خواهد

بود. از طرفی تبیین شاکله و ساختار حقیقی علم جز از طریق آموزه‌های وحی امکان پذیر نخواهد بود، زیرا این تبیین نیازمند یک دید جامع و کل گرایانه نسبت به حقیقت ملکوتی علم از یک سو و حقیقت عالم (انسان) از سوی دیگر می‌باشد. بنابراین تنها منبع موثق برای تبیین مدلی جامع و کامل برای علم، وحی و آموزه‌های وحی می‌باشد.

بدین ترتیب اولین گام در حل معضلات کنونی شناخت واقعیت علم و ویژگی‌های آن از طریق وحی می‌باشد. که این مهم برآورده نمی‌شود مگر از طریق غور و تفحص موشکافانه و عالمانه در آموزه‌های وحی، توسط عالمان و کارشناسان دینی. اما گام دوم ارزیابی علم جدید بر اساس مدل اسلامی علم و تعیین نقاط ضعف و قوت آن می‌باشد. که در این مرحله در واقع با داشتن مدل صحیح از علم می‌توان نقاط ضعف و قوت دیگر مدل‌ها را به خوبی تشخیص داد. بعد از تشخیص صحیح نقاط ضعف در گام سوم باید به ارائه راه حل‌های مناسب در جهت تقویت آن نقاط ضعف اقدام نمود. قطعاً اجرای عملی این سه گام نیازمند تلاش همه جانبه و هماهنگی از سوی عالمان و متخصصان دین از یک سو و دانشمندان و کارشناسان علوم جدید از سوی دیگر خواهد بود. آنچه در ادامه می‌آید تفصیل این سه مرحله است.

گام اول: تبیین مدل اسلامی علم

علم و دانایی با وجود اختلاف دانشمندان بشری در تعریف آن از روشن‌ترین مفاهیم نزد بشر است، که حقیقت نوری آن، درجات و مراتب دارد. «قرآن» به عنوان برترین کلام خدا، براساس محتوای علم خود، از علم بی‌پایان الهی نشأت گرفته و آخرین پیامبر خدا، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بر مبنای همین علم، آوای هم‌آورد جویی (تحدی) سر می‌دهد، گرچه ظاهر الفاظ آن نیز زیبا و جذاب است. از میان اوصاف و کمالات قرآن؛ کمال و وصف «علم» از اهمیت و محوریت خاصی برخوردار است. در این زمینه، واژه «علم» در واقع یک معنا و مفهوم منفرد نیست، بلکه مجموعه‌ای از اوصاف و کمالات دیگر را شامل می‌گردد و یا به نحوی بر آنها دلالت دارد، بلکه باید گفت: وصف «علم» در قبال سایر اسامی و اوصاف قرآن، به منزله روح، مبنا و محور اصلی به‌شمار می‌رود. در یک نگرش تحلیلی، می‌توان گفت: سایر اسم‌ها و وصف‌های قرآن در مقایسه با وصف علم از چند گروه خارج نیست:

۱) قسمی از آن‌ها نقش واسطه بودن را در انتقال علم به ذهن متبادر می‌کنند، مانند: کتاب؛ کلام و قرآن

۲) قسمی که نفس معنا و حقیقت «علم» را افاده می‌کنند؛ مانند: نور، ذکر (بیدارگر)، هدی (رهنمود)، فرقان (جداکننده)

۳) قسمی که نتیجه و حاصل علم و هدایت قرآن است؛ مانند ذکر، بیداری و شفاء و...

۴) برخی از اسم‌های قرآن نیز نعمت و توصیف برای سه دسته قبلی است. مانند صفت عظیم، مجید (شکوهمند) و عجب (شگفت)، که پیش از همه، بیان عظمت، شکوه و شگفتی‌های علمی قرآن به حساب می‌آیند. ۳۲

الفاظی که در قرآن مجید برای «کار عقل و خرد» استعمال شده و مفهوم «علم» و ادراک را می‌رساند نیز الفاظ متنوعی است که هر کدام از آنها به یکی از ابعاد علم اشاره می‌کند. آنجا که سخن از آگاهی توأم با موشکافی است واژه «درایت» و آنجا که سخن از تجزیه و تحلیل است کلمه «فکر» و آنجا که منظور آگاهی از یک امر پنهانی به کمک یک امر محسوس است واژه «فقه» استعمال شده، و آنجا که آگاهی توأم با حفظ و یادآوری است کلمه «ذکر» و به همین ترتیب جایی دارد و هر لفظی مقامی دارد. علاوه بر این تعبیراتی که در قرآن در زمینه «کار عقل» آمده سلسله مراتبی دارد که از «شعور» به معنی درک ساده، شروع می‌شود سپس به مرحله «فقه» می‌رسد که درک مسائل نظری از مسائل آشکار است و بعد از آن مرحله «فکر» است که ناظر به تجزیه و تحلیل حقایق می‌باشد، مرحله بعد مرحله «ذکر» یعنی حفظ و یادآوری است، و از آن بالاتر مرحله «نهی» یعنی درک عمیق حقایق، و از آن نیز فراتر مرحله «بصیرت» یعنی بینش عمیق است. ۳۳ مضافاً اینکه، واژه‌های متعددی در قرآن درباره مراتب ادراک آمده است، مانند: ظن، زعم، حساب، یقین، علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین که از مرحله پندارهای خام و سست شروع می‌شود و تا آخرین مرحله یقین که برتر از آن تصور نمی‌شود ادامه می‌یابد. بنابراین باید گفت عقل و ادراک از منظر اسلام تک ساحتی نیست بلکه ذو مراتب است.

در روایات معصومین علیهم الصلاه و السلام نیز علم با معانی و توضیحات متعددی ترجمه و توصیف شده است که هر یک ویژگی و وجه خاصی از آن را معرفی کرده و در عین حال مویذ دیگر ویژگی‌های آنها می‌باشد.

به عنوان مثال از علم به نور، دلیل، حجت، معرفت، ادراک حقیقت و شعور تعبیر شده است و به اوصافی مثل: امام العقل،

امام العمل، قائد و مصباح العقل. ودیعه خدا در زمین، ۳۴ گمشده مومن، ۳۵ سلاح در برابر دشمنان، ۳۶ سبب معرفت و توحید، ۳۷ گنج ۳۸ و... توصیف گشته است. بعنوان نمونه ما به ذکر یک روایت در این زمینه می‌پردازیم:

"حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، وارد مسجد شدند. حضرت مشاهده فرمودند که جماعتی اطراف مردی جمع شده‌اند، حضرت سؤال کردند که چه خبر است؟ عرض شد که این فرد علامه است. حضرت فرمود (منظور شما) از علامه چیست؟ گفتند او درباره دودمان عرب و وقایع اتفاق افتاده در بین ایشان و روزگار جاهلی و اشعار عرب و عربیت، داناترین فرد است. حضرت فرمود اینها علمی است که ندانستش کسی را ضرر نمی‌رساند و به دانای آن نیز سودی نمی‌رساند.

سپس حضرت فرمود «علم» فقط بر سه گونه است: آیه مُحْكَمَهٗ اَوْ فَرِيضَهٗ عَادِلَهٗ اَوْ سُنَّهٗ قَائِمَهٗ وَمَا خَلَا هُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. ۳۹

حضرت رسول اکرم کلمه «علم» را بکار برده‌اند و منظورشان مفاهیم زمینی از کلمه «علم» است مثل ادبیات یا تاریخ یا علم انساب یا غیره. اما حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سلم آنجا که می‌خواهد تعریف «علم» را از منظر وحی بیان فرماید، فرمودند که: «علم» سه تعریف بیشتر ندارد: و تعاریف خود را از علم با کلمه «انما» شروع می‌فرمایند تا بر این نکته تاکید داشته باشند که تنها این تعریف از علم مخصوص وحی است. آیه مُحْكَمَهٗ، فَرِيضَهٗ عَادِلَهٗ، سُنَّهٗ قَائِمَهٗ و پس از ارائه سه تعریف فوق با اضافه کردن جمله شریفه «وَمَا خَلَا هُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» هر گونه تعریف دیگر را در منظر وحی از مقوله‌ی علم خارج می‌دانند.

الف - آیه مُحْكَمَهٗ: کلمه‌ی «آیه» به معنی نشانه، عبرت، دلیل و معجزه است. از تدبر در بیش از چهارصد آیه که در قرآن کریم از لفظ «آیه» استفاده شده است. کلمه «مُحْكَمَهٗ» در بیان نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای همان ویژگی‌ها و مفاهیمی است که حق تعالی در قرآن کریم در سوره «محمد» آیه بیستم تحت عنوان «سُورَهٗ مُحْكَمَهٗ» و در سوره «آل عمران» آیه هفتم تحت عنوان «آیات مُحْكَمَاتٌ» و در سوره «هود» آیه‌ی یکم تحت عنوان «کِتَابٌ اُحْكَمِتُ آيَاتُهٗ» مطرح فرموده است. محکم، حکم، حاکم، حکمت و تحکیم همه از یک خانواده است که به معنای آنست که آیات حق تعالی بقدری در حد و معنای خود استوار و متقن است که هیچ گونه تجزیه و فساد و اخلاقی را به خود راه نمی‌دهد. در هر دو آیه شریفه، حق تعالی صفت محکمه را برای سوره و یا آیات مطرح شده ذکر نموده است. به مفهوم قطعی الصدور، لازم الاجرا، روشن، بدون ابهام، استوار، متقن، غیر قابل تجزیه و فساد. در بیان نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله که در تعریف علم اسلامی فرمودند: «آیه مُحْكَمَهٗ» با ملاحظه و جوه و ویژگی‌های مشترک در مفهوم لفظ «آیه» در قرآن کریم در بیش از چهارصد آیه، می‌توان از فرمایش رسول خدا چنین نتیجه گرفت که «آیه مُحْكَمَهٗ» یعنی معارف یقین آور و حقایق استوار و منطقی و استدلال متین و راهگشا و جهان بینی روشن و هدایتگر و معرفت به اجزاء و ارکان هستی در جهت کشف هماهنگی تنگاتنگ و خلل ناپذیر آنها و تحلیل این هماهنگی‌ها در جهت کشف مقصد و هدف آنها و آگاهی بر قوانین حاکم بر کل هستی و تحلیل حرکت هستی و تبیین هدف و جهت آن به سوی حقتعالی.

ب - فَرِيضَهٗ عَادِلَهٗ: فرض و فریضه در فرهنگ قرآنی به معنای حدود معین شده، قوانین، واجبات، احکام و واجب الاجرا، حقوق تعیین شده، تعیین مرزهای انسانی از نظر حقوق و سیاست و رعایت و ضوابط تعیین شده می‌باشد. عدل و عادل در فرهنگ قرآنی مفاهیم بسیاری دارد و مصادیق آن شامل تمامی اجزاء و ارکان و شئون جوامع انسانی و خانواده و حتی امور شخصیه می‌باشد. در مفردات راغب از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»

یعنی آسمانها (ملکوت) و زمین (عالم ملک) همه و همه به وسیله عدل برپا و برقرار می‌باشند. این روایت شریف بیانگر آنست که مفهوم عدل شامل تمامی شئون هستی اعم از ملک و ملکوت و ظاهر و باطن و فردی و جمعی می‌باشد. عدل به معنای حفظ برابری و مساوات، پرهیز از تبعیض، قرار گرفتن هر چیز در جای حقیقی خود، رعایت حدود الهی، انصاف، تعادل و موازنه حقیقی و نه قراردادی، جبران و فدیة و مثل، رعایت حق، استحقاق حق هر فرد در جامعه، پرهیز از ظلم و رعایت دقیق دستورات قرآن و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. با عنایت به مفاهیم عمیق و گسترده‌ی عدل، می‌توان از این بیان نورانی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نتیجه گرفت که «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» یعنی قانونی که موجب استقرار عدالت گردد.

ج - سُنَّة قَائِمَةٌ: «سنه» به معنی طریق و روش دائمی، که قوام و دوام هر حرکت را تضمین می‌نماید. کلمه‌ی سنت در ادبیات اسلامی، مأخوذ از سنه الله و سنت رسول الله است. یعنی سیره و روش و طریق و ساختار و برنامه‌های الهی و رسول گرامی او که دوام و قوام حرکت و حفظ و پیشرفت اسلام را تضمین می‌نماید. سنت الله و سنت رسول الله در اسلام به معنی معیارها و اصول و روشها و طراحی نظام حکومتی، اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و علمی و عبادی و فکری در جامعه اسلامی براساس آن صورت می‌گیرد. قَائِمَةٌ: از قوام و قیام و قائم است. یعنی ایستا، مقاوم، تداوم بخش، قوام آور، برپا دارنده، استوار کننده، پایدار کننده، اداره کننده. با توضیحات فوق درباره دو کلمه «سنت» و «قَائِمَةٌ» از بیان نورانی رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این نتیجه به دست می‌آید که «سُنَّة قَائِمَةٌ» یعنی: آیین نامه‌ها و برنامه‌ها و معیارها و اصول و روشهای لازم برای حفظ و دوام حیات سعادت مند در جامعه اسلامی. فرهنگ و اندیشه و ساختارهایی که سعادت و هدایت را در جوامع انسانی پایدار تقویت می‌نماید و قوام می‌بخشد. هر گونه طرح و استقرار هر گونه نظامی که پیشرفت و استقلال و هدایت افراد و جامعه را تضمین می‌نماید.

همان گونه که ملاحظه می‌شود رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها به هیچ یک از رشته‌های علمی چه فقه باشد چه حدیث باشد چه علم توحید باشد چه عرفان یا تفسیر یا غیر آن، اشاره‌ای فرموده‌اند، بلکه با یک جمله در انتهای فرمایش خود تکلیف تمامی علوم و رشته‌های علمی را از دیدگاه اسلام معین فرموده‌اند. و آنها را بیرون از تعریف اختصاصی «علم» از دیدگاه اسلام دانسته‌اند. «وَمَا خَلَا هُنَّ فَهَوُ فَضْلٌ». یعنی آنچه که خارج از تعریف سه گانه مذکور می‌باشد، فضل است نه علم، و منظور حضرت از کلمه فضل، یعنی تخصص‌ها، اطلاعات، فنون و رشته‌های علمی و فنی، حرفه‌ها، صنایع و سایر دست آوردهای بشری که در مفهوم علم بمعنی متعارف و امروزی آن جای می‌گیرد. حضرت در این بیان نورانی ضمن تایید سایر دستاوردهای بشری بعنوان فضل، تنها آن دسته از آگاهی‌ها و دستاوردهای بشری را به عنوان «علم» تایید می‌کنند که دارای شرایط مذکور باشد.

گویا حضرت می‌فرمایند از دیدگاه اسلام تنها آن دسته از آگاهی‌ها و دست‌آوردهای بشری از دیدگاه اسلام بعنوان «علم» تلقی می‌شود که اولاً بسترسازی آن و اهداف آن و مقاصد آن و اصول و روشها و جهت‌گیری‌های آن و معیارهای آن توسط قرآن و اسلام طراحی شده باشد. ثانیاً نشانه‌های مذکور یا تعاریف مذکور درباره‌ی مصادیق علم باید صدق کند و در وجود آنها متجلی باشد، یعنی بتواند برای بشریت یقین آور، حقیقت‌نگر، عدل‌پرور و قوام‌آور باشد و موفقیت بشریت را در کسب سعادت به سوی حیات طیبه تضمین نماید.

بنابراین از نظر اسلام بسترها و فضای علمی، مبانی و فلسفه علم، نحوه نگاه به علم، اهداف و مقاصد علم، ثمرات و نتایج علم، انگیزه‌های اولیه برای کسب علم و همچنین انگیزه‌های تداوم علم یا تحقیقات علمی باید مبتنی بر نظام تربیتی اسلام باشد. در مسیر کسب علم نیز اسلام بکارگیری تمامی قوا و ادراکات آدمی راه، از حس و تجربه گرفته تا مراتب عالی عقل را، لازم می‌شمارد.

گام دوم: ارزیابی علم جدید بر مبنای مدل اسلامی علم

با توجه به مباحثی که تاکنون عنوان شد، به خوبی می‌توان دریافت که بر مبنای مدل اسلامی علم، اساسی‌ترین نقطه ضعف علم جدید مبتنی نبودن آن بر یک نظام تربیت صحیح می‌باشد، تا بسترها، مبانی، انگیزه‌ها، اهداف، مقاصد، ثمرات و نتایج علم را از هرگونه گمراهی و ناپاکی محفوظ و مصون بدارد. با این وجود، باید به این مطلب نیز توجه کرد که علم یک حقیقت واحد است که در عین وحدت، دارای مراتب تشکیکی است. شاهد این مدعا این است که اولاً در لسان قرآن، حتی یکبار هم، کلمه «علوم» بکار نرفته است، بلکه همواره «علم» به صورت مفرد استعمال شده است. بنابراین از منظر قرآن علم، حقیقتی واحد است.

از طرفی علم وصف وجود است، و بر اساس حکمت متعالیه، وجود یک حقیقت واحد و در عین حال دارای کثرت است، به عبارتی وجود مشکک می‌باشد، علم نیز که صفت وجود است و کمالی برای آن محسوب می‌شود، مسلماً دارای مراتب شدت و ضعف خواهد بود. تشبیه علم در ادبیات اسلامی به نور، این مطلب را واضح‌تر می‌بخشد، و به خوبی بیانگر تشکیک در مراتب مختلف علم خواهد بود. بنابراین، علم یک حقیقت واحد است که مراتب گوناگونی دارد و اختلاف این مراتب در شدت و ضعف، تقدم و تأخر و... می‌باشد. اعلی مرتبه آن که مطلق علی اطلاق می‌باشد و هیچ محدودیتی در آن متصور نیست، وصف کمالی برای عالم مطلق یعنی، پروردگار عالمیان است. مرحله از آن که در رتبه قبل از اعلی مراتب قرار دارد و قید اطلاق از آن برداشته شده، متعلق به انسان کامل است.

مراتب پایین‌تر مرکب از علم و عدم علم یا همان ظن و گمان می‌باشد و هر چه این مرتبه پایین‌تر رود درجه علمش کاهش و بر عدم علم آن افزوده می‌گردد. این مراتب کمالی منطبق بر مراتب

مختلف وجود، متناسب با شأن آن می‌باشد. به عبارت دیگر، هر کس متناسب با بعد وجودی خود، در جهت تحصیل مقامهای ثابت معرفت حرکت کرده و بتدریج به آن نائل می‌گردد. اما اساساً تفاوت علم در اندیشه غربی با علم در اندیشه اسلامی چیست؟ اگر منظور اسلام نیز همین علوم است که اکنون هست، پس چرا این علوم فعلی را نمی‌توان نوری نامید که خداوند در قلوب انسانها می‌تاباند؟ پس چرا این علوم نتوانسته است انسانها را به حقیقت رسانده و آرامش بخشد؟ در حالی که این علوم سالهاست پیشوایی و رهبری بشریت را بعهده گرفته است. چرا نتوانسته است انسانها را به ساحل نجات برساند و چرا نتوانسته است بهای وجود انسان بشود؟

بر اساس مقدمات مذکور، علم مشترک معنوی است، و تفاوت علم در اندیشه غربی با علم در اندیشه اسلامی در شدت و ضعف می‌باشد؛ به عبارت واضح تر، علمی که مطلوب اسلام می‌باشد در مرتبه بالاتری از علم مدرن قرار دارد، زیرا همانطور که در خلال مباحث نیز گفتیم، خاستگاه علم در ادبیات تربیتی اسلام رسیدن به مرحله نهایی عقل یعنی، بصیرت و یقین درونی است، که عاری از هر گونه ظن و گمان می‌باشد؛ در حالیکه آنچه در بستر علمی در مکتب سکولاریسم یا پوزیتیویسم بنام علم تولید می‌شود، خاستگاه آن، عقل در مراحل نازل آن یعنی حس و تجربه است که بر پایه حدس و گمان استوار است، و درجه یقین آن کمتر است.

بنابراین علم در اندیشه غربی، ممکن است واقعی و حقیقی باشد و ممکن است باطل و غیر واقعی باشد. حتی ممکن است بصورت معجونی از این و آن باشد. ممکن است، جهت گیری آن غلط باشد. ممکن است پایه ریزی آن و بسترها و زمینه‌های آن به غلط چیده شده باشد. ممکن است با تحلیل غلط و ذهن علیل یعنی ذهن پوزیتیویست در عالم سکولاریزاسیون آورده باشد، ممکن است با اغراض کفر و توطئه و فتنه و نقشه‌های قبلی آلوده باشد. ممکن است طرز مصرف آن اشتباه است و ممکن است از مقدمات غلط و درست بصورت درهم بدست آمده باشد، ممکن است در بستر فلسفی و فکری کفر و دشمنی با دین و حقایق قطعی بدست آمده باشد و ممکن است در بستر شکاکیت و ابهام متولد شده باشد. و صدها امکان و احتمال دیگر درباره آن اطلاعات، قابل تصور است. زیرا همانطور که قبلاً هم گفتیم بر یک نظام تربیت صحیح استوار نیست. اما علم در اسلام از هر گونه تاریکی و جهالت و شک و گمان و عناد و توطئه‌ها و دنیاپرستی و رقابت دنیایی و آلودگی به اغراض دیگر خالی می‌باشد. زیرا اولین شرط آن تهذیب نفس است، که در سایه آن تمامی ویژگی‌های مذکور بر آورده خواهد شد. نکته که حائز اهمیت بسیار می‌باشد این است که، علم مدرن نیز از آنجایی که کاشف حقیقت است و پرده از اسرار طبیعت بر می‌دارد در سلسله مراتب حقیقت علم، ولو در مراتب نازل آن قرار دارد، بنابراین همچنان که نور شمع با تمام ضعف خود در برابر نور خورشید، باز حقیقت نور را دارد، این نیز حقیقت علم را دارا می‌باشد. بنابراین نمی‌توان آن را عامل اصلی در جهت ایجاد بحرانهای موجود در جوامع بشری به شمار آورد. بلکه جهت استفاده از علم

است، که عامل اصلی بحرانهای موجود می‌باشد. این خلط ناشی از درهم تنیدگی و نزدیکی قلمرو علم با تکنولوژی است که امروزه تفکیک قلمرو هر یک به صورت عملی بسیار دشوار و شاید در مواردی حتی ناممکن شود. با اینحال در قلمرو بحث‌های نظری ضرورت دارد به منظور بالا بردن دقت ارزیابیها، حوزه این دو محصول نبوغ و استعداد آدمی به شیوه تحلیلی از هم تفکیک شود.

عمده‌ترین وجوه تمایز علم و تکنولوژی، تفاوت آن دو در اهدافی است که از بساختن هر یک دنبال می‌شود. در حالیکه بنا بر مشرب رئالیست‌ها، هدف علوم شناخت واقعی است که مستقل از آدمی فرض می‌شود، هدف تکنولوژیها از هر سنخ که باشد اساساً کسب شناخت و معرفت نیست بلکه رفع نیازهای عمدتاً غیر معرفتی انسانهاست؛ تکنولوژیها ابزارهای هستند برای رفع حاجات عملی آدمیان.

یکی از پیش فرض‌های فلسفی تکنولوژی مدرن آن است که از طریق کشف قوانین طبیعت می‌توان تکنیک مدرن را پدید آورد. نهایت توانایی عقل بشر در این جهان آن است که از قوانین طبیعت تبعیت نموده پدیده‌هایی مشابه تکنیک طبیعی ابداع کند، بنابراین، تکنولوژی طبیعی نسبت به تکنولوژی مدرن یا بشری، اصالت دارد. تکنیک بشری فرع بر تکنیک الهی است. کمال تکنولوژی به آن است که فلسفه‌ی تکنیک در مقام بهره‌برداری معطوف به فلسفه‌ی وجودی تکنیک در مقام ثبوت یا پیدایش باشد. حال که تکنیک بشری تابع و پیرو تکنیک طبیعی یا تکنیک الهی است، لاجرم کمال تکنولوژی بشری هنگامی تحقق می‌یابد که فلسفه‌ی وجودیش معطوف به بنیاد مابعدالطبیعی تکنولوژی الهی (طبیعت) باشد. پس کمال مصنوعات بشری در انسانی شدن نیست که در الهی شدن است. آن گاه که تکنیک بشری خداگونه شد، به کمال و غایت و جود خود نزدیک شده است. حال آیا تکنولوژی مدرن به چنین کمالی نایل گشته است؟

اما حقیقت آن است که تکنولوژی امروز بر اساس بعد ناسوتی آدمی مورد استفاده قرار گرفته، نه بعد لاهوتی او. در بعد ناسوتی که بین همه جانداران مشترک است و بر پایه‌ی خودمحوری و صیانت ذات قرار دارد، هیچ اصل و منطق و ارزشی را جز جلب سود شخصی و رفع ضرر شخصی و ادامه خود در وضع مطلوب به رسمیت نمی‌شناسد. این بعد هر چه را که جز خود است، در منطقه درک و خواسته‌های خود قرار می‌دهد. این است معنای جانور که اگر در کالبد انسانی باشد و از هوش و درک و اندیشه برخوردار شود، میدان وسیعتری برای خود و خواسته‌های خود آماده می‌نماید. اما بعد لاهوتی که همان حیات معقول آدمی است، عبارت است از زندگی‌ای که بتواند پاسخ‌گوی همه‌ی ابعاد مثبت انسانی بوده باشد. و می‌دانیم که یکی از اساسی‌ترین ابعاد مثبت انسانی، جستجو و دریافت هدف اعلای زندگی است. که بتواند زندگی را تفسیر و توجیه عقلانی بنماید... این حیات معقول نه تنها جهت منحرف کننده‌ای برای علوم نیست و نه تنها علوم را در قالب‌های پیش ساخته

محدود نمی‌سازد... بلکه برای همه‌ی علوم و مسائل و قوانین و اصول آنها معنا و مفهومی والاتر می‌بخشد. ۴۰ بنابراین، بالجمله می‌توان گفت که تکنولوژی مدرن امروز در کمال نیست. اگرچه در پیشرفت و توسعه است، اما تکامل یافته نیست. امروزه، بنیاد مابعدالطبیعی اولیه‌ی تکنولوژی به باد فراموشی سپرده شده است و فلسفه‌های بهره‌وری مانند منفعت‌طلبی، سلطه و قدرت، جهانی شدن، لذت‌جویی، خشونت، علم‌مداری و... بر جای آن نشسته است. بدین ترتیب، ما شاهد تحول در پایه‌های مابعدالطبیعی تکنولوژی هستیم. با اینحال تکنولوژی امروز غربی برای فهم میزان کمال یافته بودن خود هیچ‌گونه ضرورتی بر لزوم سنجش خود با بنیادهای اولیه‌ی تکنیک احساس نمی‌کنند. پیامد ناگوار این رویداد عظیم آن است که وقتی تکنولوژی معطوف به بنیادهای بیرونی نباشد و خودش فلسفه‌ی وجودی خود باشد؛ دیگر تکنیک نیست که در خدمت بشر باشد که برعکس آن است. اگر تا دیروز انسان غربی بر مبنای پیش‌فرض‌های فلسفی‌اش تکنولوژی را انتخاب می‌کرد؛ امروزه انسان غربی و به تبع او جوامع غربی، مجبور به این انتخاب هستند. امروزه، تکنولوژی تمام فلسفه‌های اصیل را در لای چرخ‌دنده‌های آهنینش خرد و نابود می‌کند. عصر سلطه‌ی تکنولوژی، عصر بی‌بنیادی و دوری از فلسفه و عصر سرگشتگی و پودر شدن انسان است. انسان بدون فلسفه، احساس بی‌بنیادی و بی‌هویتی و در نهایت دچار از خودبیگانگی می‌شود.

بنابراین علم به خودی خود ارزش می‌باشد، چون پاسخ به فطرت حقیقت‌جوی آدمی است. و این تکنولوژی است که باید تحول یابد.

گام سوم: ارائه راه حل مناسب در جهت اصلاح علم جدید

از مجموع مباحثی که در علم دینی عنوان شد می‌توان به روشنی دریافت که آنچه در رویکردهای مختلف تحت عنوان علم دینی بیان شده، تنها گوشه‌ای از دستورالعمل‌های دین اسلام در باب علم می‌باشد، در حالیکه نگاه جامع اسلام به علم علاوه بر اینکه در بردارنده‌ی تمامی این راهکارها می‌باشد نکات ظریف‌رانی‌ز خاطر نشان می‌سازد که توجه و اهتمام به آنها می‌تواند انسان را به سر منزل مقصود برساند.

به عنوان مثال اسلام تهذیب نفس عالم را به عنوان اساسی‌ترین شرط در فراگیری علم معرفی می‌کند، که در اثر آن علم بر یک نظام تربیتی درستی بنا خواهد شد و از فرو افتادن در ورطه‌ی ظلمات نفسانی و جهالت درونی نجات خواهد یافت.

دومین نکته‌ی ظریفی که اسلام عنوان می‌کند اکتفا نمودن به حواس ظاهری در کسب علم است. اسلام که از حقیقت و جود انسان آگاه است، از او می‌خواهد ادراکات حسی را پله‌ای برای رسیدن به ادراکات قلبی و شهود درونی قرار دهد. و از تمامی ظرفیتهای وجودی خویش در کسب علم بهره‌برداری نماید.

جمع بندی:

در بررسی رویکردهای مختلف در زمینه علم دینی در می‌یابیم که در اکثر این رویکردها شیوه و عملیات دینی یا اسلامی کردن علوم، مبهم و نامشخص است و حقیقت والا و ملکوتی علم نادیده گرفته شده است. از این رو راهکارهای که تاکنون ارائه شده هیچگاه نخواهند توانست مشکلات علم کنونی را حل و رفع سازند و مدل مناسبی که عاری از هر گونه عیب و نقص باشد، ارائه نمایند.

زیرا اولین و اساسی‌ترین مشکل علم این است که، از مقام والا و ملکوتی خویش به پست‌ترین و نازل‌ترین مرحله ممکن سقوط نموده است، و اساساً بدون اهتمام به دریافت و تبیین شاکله اصلی و ملکوتی حقیقت علم حل معضلات جوامع کنونی غیرممکن خواهد بود. از طرفی تبیین شاکله و ساختار حقیقی علم جز از طریق آموزه‌های وحی امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا این تبیین نیازمند یک دید جامع و کل‌گرایانه نسبت به حقیقت ملکوتی علم از یک سو و حقیقت عالم (انسان) از سوی دیگر می‌باشد.

بنابراین تنها منبع موثق برای تبیین مدلی جامع و کامل برای علم، وحی و آموزه‌های وحی می‌باشد.

بدین ترتیب اولین گام در حل معضلات کنونی شناخت واقعیت علم و ویژگی‌های آن از طریق وحی می‌باشد. که این مهم برآورده نمی‌شود مگر از طریق غور و تفحص موشکافانه و عالمانه در آموزه‌های وحی، توسط عالمان و کارشناسان دینی.

اما گام دوم ارزیابی علم جدید بر اساس مدل اسلامی علم و تعیین نقاط ضعف و قوت آن می‌باشد. که در این مرحله در واقع با داشتن مدل صحیح از علم می‌توان نقاط ضعف و قوت دیگر مدلها را به خوبی تشخیص داد. بعد از تشخیص صحیح نقاط ضعف در گام سوم باید به ارائه راه حل‌های مناسب در جهت تقویت آن نقاط ضعف اقدام نمود.

قطعاً اجرای عملی این سه گام نیازمند تلاش همه جانبه و هماهنگی از سوی عالمان و متخصصان دین از یک سو و دانشمندان و کارشناسان علوم جدید از سوی دیگر خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. گلشنی، مهدی از علم سکولار تا علم دینی، ص ۱۴۷
۲. علم دینی دیدگاه‌ها و ملاحظات، ص ۲۲۷
۳. علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات؛ ص ۲۲۵-۲۳۲
۴. علم مقدس تعبیر دیگری از علم دینی در این نگرش است که دکتر نصر از آن استفاده می‌کند؛ رک: نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدس؛ ترجمه حسن میان‌داری
۵. نصر، سید حسین؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱
۶. نصر، سید حسین؛ معارف اسلامی در جهان معاصر؛ تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۷۱، ص الف
۷. نصر، سید حسین؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲
۸. نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدس؛ ترجمه حسن میان‌داری، ص ۲۵
۹. نصر، سید حسین؛ علم و تمدن در اسلام؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹، ص ۲۰-۱۹
۱۰. پی‌نوشت ۷، ص الف، و همچنین: نصر، سید حسین؛ علم در اسلام؛ به اهتمام احمد آرام؛ تهران، سروش، ۱۳۶۶، ص ۱۹
۱۱. برای آگاهی بیشتر از این نگرش، رک: نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدس؛ ترجمه حسن میان‌داری؛ فصل هفتم
۱۲. جوادی آملی، عبدالله؛ شریعت در آئینه معرفت؛ قم: مرکز نشر اسراء؛ ۱۳۷۷، صص ۳۵۳-۳۵۸
۱۳. مصباحی، غلامرضا؛ «اقتراح علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۲۰، ص ۳۴
۱۴. رجبی، محمود؛ «چگونگی و امکان علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۱، ص ۷
۱۵. ملکیان، مصطفی؛ «اتاملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه»، نقد و نظر، سال پنجم، ش ۱۹، ص ۲۱۹
۱۶. مطهری، مرتضی؛ ده گفتار؛ تهران، قم: صدرا، ۱۳۶۷، ص ۱۴۶
۱۷. مطهری، مرتضی؛ آشنایی با علوم اسلامی؛ قم: صدرا، (بی تا)، ص ۱۱
۱۸. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲
۱۹. دادگر، یدالله؛ «امکان و چگونگی علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۱، ص ۱۹
۲۰. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۸۶
۲۱. گلشنی، مهدی؛ «نگاهی فراسوی علم دینی، عوامل و موانع وحدت حوزه و دانشگاه»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ص ۳۵
۲۲. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵
۲۳. باقری، خسرو؛ «امکان و چگونگی علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۱۸، ص ۱۱
۲۴. لگنهاوزن، محمد؛ «علم دینی»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ص ۱۵۸
۲۵. سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع؛ گفتارهایی در مقولات اخلاقی و صنعت و علم انسانی؛ تهران: سروش، ۱۳۶۶، صص
۲۶. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵
۲۷. باقری، خسرو؛ «امکان و چگونگی علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۱۸
۲۸. نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدس؛ ترجمه حسن میان‌داری، ص ۵۶
۲۹. این نگرش را آقای مصباح به عنوان یک احتمال برای «علم اسلامی» مطرح کرده‌اند؛ رک: فصلنامه مصباح، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۰-۲۵
۳۰. الرفاعی، عبدالجبار؛ «اسلامی کردن شناخت مفهوم و روند تاریخی آن»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ص ۴۷
۳۱. مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی؛ معرفت‌شناسی اسلامی (طرح، برنامه، عملکرد)؛ تهران: انتشارات ایران و اسلام، ۱۳۷۴، ص ۳۰
۳۲. احمدرضا غایی، «توضیح دعای چهل و دوم صحیفه سجادیه، با نگاهی به کمال علمی قرآن» سفینه ش ۶؛ بهار ۱۳۸۴
۳۳. پیام قرآن، آیه‌الله مکارم شیرازی، ج ۱، صص ۱۴۰-۱۵۶
۳۴. بحار الانوار ۲/۳۶۱
۳۵. همان ۱/۱۶۸
۳۶. همان ۱/۱۶۶
۳۷. همان
۳۸. غرالحکم ۱/۲۵
۳۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۶
۴۰. جعفری، محمدتقی، «علم از دیدگاه اسلام»، تهران: پژوهش‌های علمی، ۱۳۶۱